

# موش کوچولو



عنوان کتاب: موش پرتو  
نویسنده: مینوچهر کی مرام  
تصویرگر: علی مفاخری  
ناشر: شباویز  
نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۰  
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه  
تعداد صفحات: ۲۴ صفحه  
بها: ۵۰۰ تومان

نیست و حتی به شیوه تحسین اعتراض دارد. یکی از مباحث مطرح در شاخه دوم، به کتاب‌های کودکی مربوط می‌شود که مخاطب ظاهری آن کودکان هستند، اما در باطن برای بزرگسالانی که کتاب را برای کودک می‌خوانند، پیام دارد.

چنین متونی مورد اعتراض منتقدان ادبی طرفدار شاخه دوم است. این گروه معتقدند که بزرگسالان از طریق این‌گونه متون که متون دوگانه نامیده می‌شود، شأن و شخصیت کودک را زیر پا نهاده و یا ارزش کمی برای آن قابل شده‌اند. به عقیده ایشان، ادبیات کودک باید در حد فهم و درک او مطرح و آرایه بشود و نباید در آن کدهای خاصی قرار داد که خواننده بزرگسال را مخاطب قرار می‌دهد. در دوره معاصر، با رشد و شکوفایی هرچه بیشتر ادبیات کودک و ظهور و کشف مفهوم کودکی و نیازهای خاص آن، شاهد پدید آمدن آثاری هستیم که خاص کودکان است. به عبارتی، خواننده بزرگسال در پشت متن کودک، نویسنده را در گفت‌وگو با خود نمی‌بیند. اگر چه چنین دیدگاهی برای بالندگی و تثبیت ادبیات کودک بسیار مثبت و مؤثر است، در واقع باید با کمی اغماض آن را پذیرفت. زیرا همیشه این بزرگسالان هستند که برای کودکان می‌نویسند و بنابراین، در چنین متنی، با کمی وسواس می‌توان بزرگسال پنهانی را یافت.

با وجود این، اگر نخواهیم متنه به خشخاش بگذاریم، باید اذعان کنیم متونی وجود دارد که به لحاظ سبک نگارش، مواد، مضمون و زبان، خاص کودکان است و خلق چنین متونی کاری است دشوار و در عین حال هنرمندانه.

داستان موش پرتو، چنین داستانی است. داستانی برای کودکان که بخوانند، بیاموزند و در پایان با لذت و فرح حاصل از این خواندن، کتاب را ببندند و کنار گذارند. طرح استوار، منطق قوی داستانی و کشش بسیار، داستانی چشمگیر و جذاب پدید آورده که می‌توان آن را جزو آثار خواندنی و شاید کلاسیک ادبیات کودک دانست.

شناخت کودک از طبیعت پیرامون خود، جمادات، حیوانات، انسان‌ها و روابط و پیوستگی بین آن‌ها، ظاهری و به قول اهل منطق تصویری

است و برای آن که این شناخت در درون کودک، طی مراحل و با کمک ابزار و وسایلی، عمیق و با تصدیقی شود و یا به عبارتی به معرفت اولیه دست یابد، زمانی به طول می‌انجامد. یکی از راه‌های کسب این معرفت، آرایه این روابط و پیوستگی بین اجزای عالم، از طریق داستان‌های کودکانه است. برگرفتن مواد داستانی از آن‌چه برای کودک ملموس است و ایجاد ارتباط بین آن‌ها - ارتباطی که به ظاهر واقعی است، اما روابط حاکم بر آن‌ها می‌تواند واقعی یا خیالی باشد - کودک را در رسیدن به شناختی عمیق و معرفت نسبت به روابط اجزای عالم یاری می‌دهد. به عبارتی، کمک گرفتن از وسایل مادی برای رسیدن به اندیشه‌ای انتزاعی است که می‌تواند یک درس اخلاقی، تربیتی، خداشناس یا هستی‌شناسانه باشد. این کار مزیت دیگری نیز دارد؛ یعنی با برگرفتن مواد ملموس و قابل درک کودک و استفاده از آن در روابط و ارتباطات ناآشنا و غریب در داستان، در حد ابتدایی و قابل فهم او، حس کنجکاوی و اشتیاق کودک برای دانستن بیشتر تحریک می‌شود. البته این غرابت و ناآشنایی، نباید تا بدان حد برسد که او نتواند روابط پیچیده و کدهایی را که نویسنده در متن خود قرار داده، درک و دریافت کند. مخاطب کودک، زبان ساده و سراسر است و قابل فهم می‌خواهد و اگر از آن سردرنباورد، به راحتی آن را کنار می‌گذارد.

داستان آقاموشه داستانی ساده، با شخصیت‌های داستانی، صحنه وقوع و نوع روایت خاص و آشنای داستان کودکان است. با وجود این، نویسنده این کلیشه‌ها را با مهارت و سنجیده به کار گرفته و داستانی استوار با منطق داستانی قوی آفریده است. نویسنده از همان ابتدا با زنجیره علت و معلولی، طرح داستان را به خوبی تا آخر، شکل بخشیده است. طرح داستان، بدین‌گونه است که ابتدا پیش‌زمینه‌ای درباره شخصیت‌های داستانی یا کنش آن‌ها داده می‌شود. در این پیش‌زمینه، سؤالی مضمور وجود دارد (سؤالی که نویسنده با پیش‌زمینه خود، در ذهن کودک نیز آن را به وجود آورده یا می‌توان گفت، چنین سؤال محتملی را در ذهن کودک پیش‌گویی کرده است) و بعد داستان

# می زند و می رقصد

O شهناز صاعلی

محتمل قهرمانان که فعلاً بسیار ضعیف است، همان کنش خیانت موش در آینده است.

در بخش بعد:

وقتی پایبر رفت و زمستان آمد. گربه سراغ آقا

موشه رفت و گفت:

- در سرمای زمستان پیدا کردن غذا مشکل است. زمین‌ها را برف خواهد پوشاند. آدم‌ها در و پنجره خانه‌ها را می‌بندند. خلاصه برای این که گرسنه نمایم، هر کدام باید فکر ذخیره کردن غذا باشیم.

اشاره ضمنی به صفات شخصی:

گربه آینده‌گر و عاقل است.

اشاره ضمنی به کنش متحمل آینده:

گربه برای زمستان غذا ذخیره خواهد کرد.

و اما موش:

آقا موشه از روی ادب، یک بله بلندبالا گفت.

اما انگار نه انگار که گربه به او نصیحت کرده بود.

همین که چیزی پیدا می‌کرد می‌خورد، می‌زد،

می‌رقصید و می‌خوابید و اصلاً به فکر زمستان

نبود.

اشاره ضمنی به صفات شخصی:

خوش‌گذرانی و بی‌فکری موش.

اشاره ضمنی به کنش متحمل آینده: او برای

زمستان غذایی ذخیره نخواهد کرد و بی‌غذا خواهد

ماند و سؤال مضمیر: گربه و موش برای تهیه غذا

چه می‌کنند؟

پاسخ ← کنش گربه و موش

الف ← کنش گربه:

گربه هر چی حیوان شکار کرد. یا ته مانده

غذای آدم‌ها که به چنگش افتاد، گوشت آن‌ها را

خورد. چربی‌ها را کنار گذاشت. گلوله کرد و کنار

پنجره انبار که هوا خنک‌تر بود، قرار داد. یک جل

کهنه روی آن انداخت تا چشم بد به ذخیره

زمستانش نیفتد. وقتی سرمای چله بزرگ و چله

کوچک آمد، به خوردن غذاهای ذخیره‌ای که

داشت [پرداخت].

اول از گوشت‌های سرخ شده شروع کرد.

ضمناً تمام حواسش به آقا موشه بود که ناخنک به

انبار نزند.

اشاره ضمنی به صفات شخصی: دوران‌دیشی

سؤال مضمیر در ذهن کودک خواننده: چرا یک موش و گربه که بنا به عرف، دشمنان معروف و قدیمی هستند، در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند و

در پاسخ به این سؤال مضمیر، ادامه می‌یابد و به همین ترتیب تا آخر پیش می‌رود.

طرح داستان

پیش زمینه:

سؤال مضمیر

پاسخ

- ایجاد حس تعلیق

- تحریک حس کنجکاو خواننده

- ایجاد کشش در داستان

اشارات ضمنی به

کنش متحمل

شخصیت‌های

داستانی در مرحله بعد

اشارات ضمنی آشکارکننده

خصوصیات و صفات

شخصیت‌های داستانی

آمادگی ذهن خواننده در همدلی با سرنوشت

شخصیت‌های داستانی و فرجام آن‌ها در پایان داستان

اشارات ضمنی آشکارکننده خصوصیات و صفات شخصیت‌های داستانی

اشارات ضمنی در خلال داستان، ابتدا بسیار پوشیده است و مرحله به مرحله، نمود بیشتری می‌یابد. در ابتدای داستان، راوی می‌گوید:

- قدیم قدیم‌ها در یک شهر کوچک، یک گربه

و یک موش توی یک انبار خرابه زندگی می‌کردند.

گربه برای خودش به شکار می‌رفت: گنجشک و

سمور و موش‌های درشت صحرایی شکار می‌کرد.

آقا موشه توی انبارها و آشپزخانه‌ها ته مانده

سفره‌ها، ریزه‌ها، نان، لپه، نخود... هر چه پیدا

می‌شد را جمع می‌کرد و توی سوراخ کوچکش

می‌برد. وقتی هم سرحال بود، جیرجیر می‌کرد و

می‌رقصید.

«گربه خیال خوردن آقا موشه را نداشت.»

چرا گربه، خیال خوردن آقا موشه را ندارد؟ پاسخ: آقا موشه از آن موش‌های کوچولوی

خانگی بود. برای گربه یک لقمه هم نمی‌شد. هر

وقت از خواب بیدار می‌شد، موش کوچولو می‌زد و

می‌رقصید. سر گربه را گرم می‌کرد. آن‌ها با هم

دوست شده بودند. همدیگر را از تنهایی نجات

می‌دادند. گه‌گاه موش‌های درشت، به هوای آقا

موشه توی انبار می‌آمدند، ولی یک لقمه چپ گربه

می‌شدند.

نویسنده در پاسخ به اشارات ضمنی، دو

ویژگی موش را بسیار پوشیده و در لافافه بیان

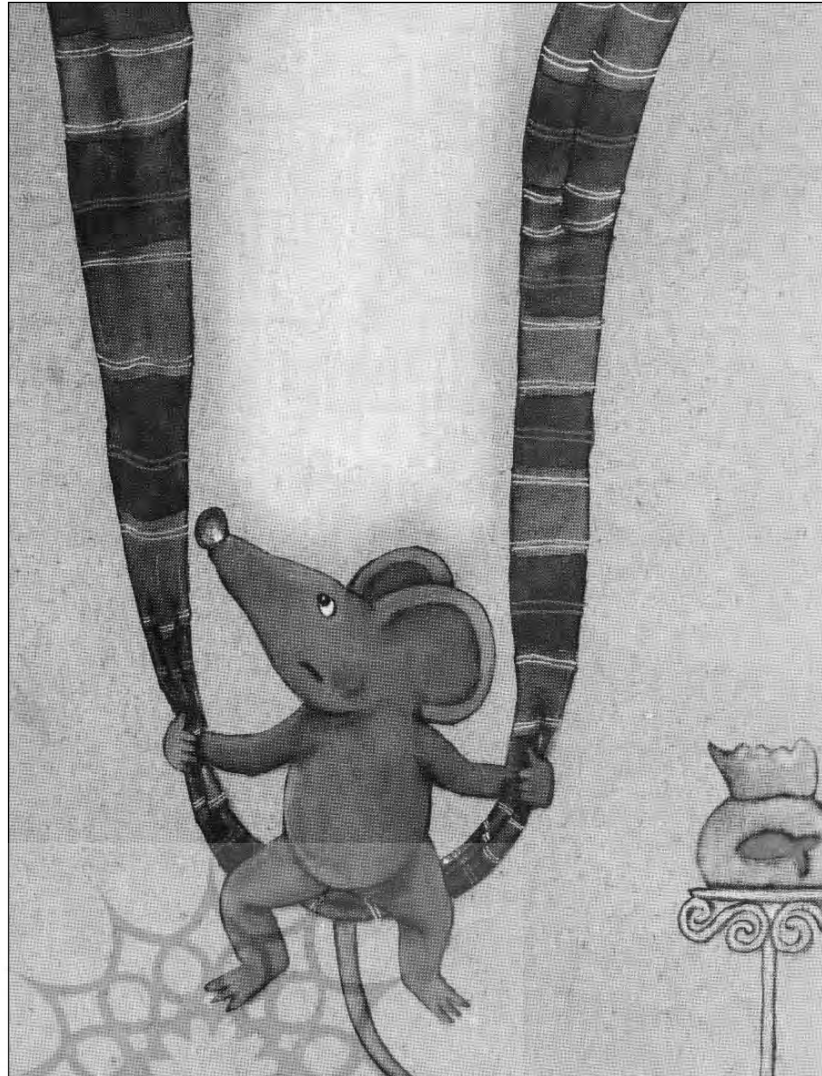
می‌کند تا در مراحل بعدی، به تدریج از روی آن

پرده بردارد. آن دو خصوصیت موش عبارتند:

۱- خوش‌گذرانی

۲- خیانت به دوستان

اما اشاره ضمنی در این قسمت به کنش



پسرعمومی من که توی انبار قدیمی گندم زندگی می‌کند، به سلامتی پنج بچه به دنیا آورده است. امشب میهمانی داده‌اند و از من هم دعوت کرده‌اند. اگر دیر شد، همان جا تا صبح می‌مانم تا مزاحم شما نشوم.

- هر طور میل خودتان است. خوش بگذرد آقا موشه.

اشارهٔ ضمنی به صفات شخصی: فریب‌کاری، دروغ‌گویی.

اشارهٔ ضمنی به کنش محتمل آینده: رفتن سراغ گلوله چربی و خوردن آن.

سؤال ضمنی = گربه چه می‌کند؟ چگونه و کی می‌فهمد؟ و سرانجام این که او چرا متوجهٔ فریب‌کاری موش نیست؟

راوی به این سؤال زود پاسخ نمی‌دهد و با شرح کنش موش، در داستان حالت تعلیق ایجاد می‌کند.

اما ادامهٔ کار موش در فریب‌کاری، دروغ‌گویی و خیانت:

«صبح دیر وقت از خواب بیدار شد... مطمئن شد گربه برای گردش رفته است. برای خودشیرینی، مشغول تمیز و مرتب کردن انباری شد.

وقتی گربه از گردش برگشت... نگاهی به اطراف انداخت. آقا موشه با خودنمایی گفت: می‌بینی چه قدر این جا را تمیز و مرتب کرده‌ام.

(گربه گفت): دیشب خوش گذشت؟ - بله میهمان‌هایی که از زندگی و دوستی من و شما بی‌خبر بودند، وقتی شنیدند از تعجب چشم‌های‌شان گرد شد. باور نمی‌کردند یک موش با یک گربه هم خانه و دوست یکرنگ بشوند!

راوی سرانجام تصمیم می‌گیرد به سؤال ضمنی ایجاد شده پاسخ دهد؛ یعنی چگونگی پی‌بردن گربه به خیانت موش، اما نه یک راست و مستقیم. او با ترفندی این کار را انجام می‌دهد. ابتدا شوکی به موش وارد می‌کند و بعد او را دوباره به حال خود رها می‌سازد. گویی با این کار، می‌خواهد فرصتی به او بدهد تا مگر دست از خیانت و فریبکاری بردارد و سرانجام، اتمام حجتی به او بکند:

«شب بعد وقتی گربه به انبار برگشت آقا موشه روی یک هوله کهنه بی‌حال افتاده بود. گربه بوی چربی به دماغش خورد. جلوتر رفت. دید دور دهن آقاموشه چربی ماسیده است. نگران شد. مبدا به ذخیره زمستانی او دستبرد زده باشد. یواشکی جل روی گلوله پیه را کنار زد. این طرف و آن طرف را نگاه کرد. دید گلوله پیه سالم و دست نخورده سر جاییش است... لب‌های آقاموشه را لیس زد. آقا موشه از خواب پرید. از ترس نزدیک بود زهره‌اش بترکد. خیال کرد گربه دزدی او را

«از داخل لانه‌اش شروع کرد به سوراخ کردن و نقب زدن به سمت گلوله چربی. چنان بی‌سرو صدا کارش را پیش برد که گربه متوجه نشد.»

با این دو جمله، نویسنده عمق خیانت پیشگی موش را در ذهن خواننده تثبیت می‌کند؛ به طوری که خواننده، ناخودآگاه و با تعجب و با حیرت می‌گوید: چه موش بدجنسی!

در دو صفحهٔ بعدی، فریب‌کاری و خیانت موش بسط بیشتری داده می‌شود و این نیز خود موجب می‌شود تا خواننده در فرجام کار موش، کاملاً با نویسندهٔ همدل و هم عقیده شود. اما رسیدن به فرجام، مستقیم و سراسر است نیست. نویسنده برای به مجازات رساندن موش، مراحل را که موجب اوج و فرود داستان در یک سوم پایانی می‌شود، اجرا می‌کند. راوی ضمن شرح کنش موش برای رسیدن به گلوله چربی، باز هم صفات شخصی موش را هر چه بیشتر نمود می‌دهد:

- برای این که زحمتش هدر نرود، خوب فکرهایش را کرد. نقشه کاملی کشید که چه‌طور بدون آن که گربه متوجه شود، دلی از عزا در بیاورد.

از سوراخش بیرون آمد. گربه که شامش را خورده بود، روی میبل کهنه استراحت می‌کرد و چرت می‌زد. آقا موشه جلوی آیینه رفت دستی به سر و گوشش کشید و گفت:

- ببخشید مزاحم استراحت شما شدم. زن

گربه - عدم اطمینان او به موش اشارهٔ ضمنی به کنش متحمل: چشم داشتن موش به ذخیرهٔ گربه - انجام کاری برای به دست آوردن آن.

ب - کنش موش: آقا موشه برای خوردن چیزی جمع نکرده بود، اما بی‌فکر هم نبود. گوشت‌های سرخ کردهٔ گربه برایش مزه نداشت. حواسش به گلوله چربی بود که از سرمای کنار پنجره، مثل سنگ سفت شده بود، می‌دانست گربه هر روز جل روی آن را کنار می‌زند و بازرسی می‌کند. هر گوشه‌اش را اگر دندان می‌زد، گربه می‌فهمید.

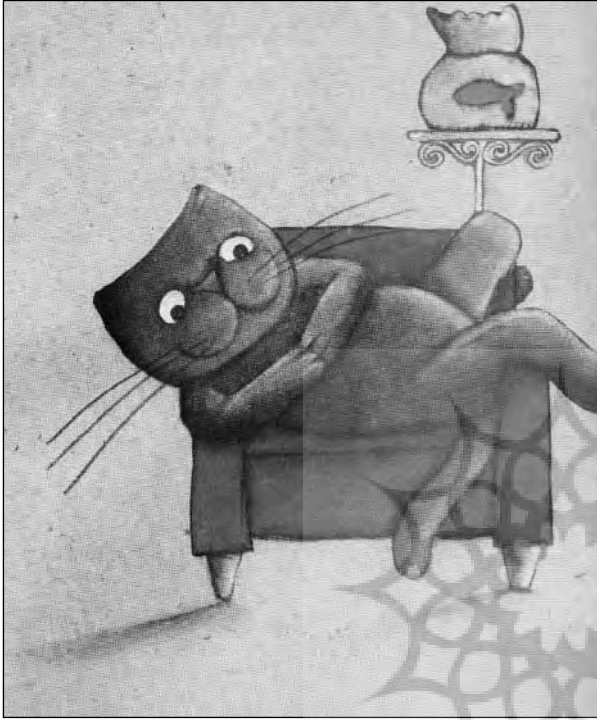
اشارهٔ ضمنی به صفات شخصی: - راحتی‌طلبی و خوش‌گذرانی موش - آشکار شدن هر چه بیشتر خیانت پیشگی موش

اشارهٔ ضمنی به کنش محتمل آینده: فریب دادن گربه ← (می‌دانست گربه هر روز جل روی آن را کنار می‌زد. هر گوشه‌اش را اگر دندان می‌زد، گربه می‌فهمید.)

از این بعد، داستان با کنش موش، اشارات ضمنی پیشین را آشکارا نمود می‌دهد و درون مایه اصلی داستان را که خیانت به دوست است، با کنش موش، عملاً در مقابل دیدگان خواننده تجسم می‌بخشد:



داستان افزوده است. کودک از همان ابتدا و با دیدن تصویر روی جلد، چهره محزون موش و تابلویی که او در دست گرفته، به حال و هوای داستان پی می‌برد. تابلویی که موش بالای سر خود گرفته، هم‌چون نامهٔ اعمال اوست (یا شاید طناب‌دار او). اما نکته ظریفی در تصویر روی جلد خودنمایی می‌کند و آن، تضاد پنهان عنوان داستان (موش پرخور)، با چهرهٔ محزون موش است. پرخوری در



نظر کودک، اگر چه امری ناپسند است، در ته دل کودک نوعی احساس لذت و یا شاید بتوان گفت هوس خوردن به وجود می‌آورد که کودک را یاد مهمانی و مجلس شادی می‌اندازد. با وجود این، وقتی چهرهٔ اندوهگین موش را می‌بیند. احتمالاً لحظه‌ای با خود خواهد اندیشید، این چه قیافه‌ای است؟ و این تضاد پنهان در تصویر روی جلد، نوعی پیش زمینهٔ احساسی در او به وجود می‌آورد که این خوردن لذت‌بخش، چیزی ناخوشایند در پس پرده دارد. تصویر موش در صفحهٔ اول کتاب، با آن کلاه و شال گردن و در صفحهٔ بعد، دایره به دست و در حال آواز خواندن و ساز زدن، نشانگر شخصیت راحت‌طلب و خوش‌باش اوست. گربه، به‌خصوص حالت چشمان او، قوی و در عین حال مهربان و منطقی ترسیم شده است. تصویرگر در تصاویر صفحات بعد از موش و گربه، حالت‌های مذکور را به خوبی نشان می‌دهد. موش با شکم برآمده، اغلب خواب است. رنگ‌های به کار گرفته شده نیز دقیقاً در تناسب با محیط زندگی موش و گربه و حال و هوای داستان است.

موشه را گرفت و او را از سوراخ بیرون کشید. با چشم‌های از خشم سرخ شده، به آقا موشه که مثل بیدی می‌لرزید، نگاه کرد و گفت: این طوری دوستی و رفاقت مرا پاداش دادی؟ به من که هزار بار هوس خوردن تو را داشتم، اما برای رعایت مراتب دوستی از خوردن چشم پوشیدم. چرا خیانت کردی؟

در این قسمت، درونمایه داستان کاملاً آشکار بیان می‌شود و صفات شخصیتی شخصیت‌های داستانی نیز از زبان خودشان بیان می‌شود: گربه: وفادار در دوستی و رفاقت و رعایت حقوق دوستی موش: خیانت‌کار موش گفت: «مرا ببخشید. داشتم از گرسنگی می‌مردم. چاره‌ای نداشتم.» با این جمله، موش مظلوم‌نمایی می‌کند. گرسنگی او شاید خیانت و دزدی او را کمی موجه جلوه دهد و در ذهن خوانندهٔ کودک که قلبی مهربان و با گذشت دارد، این سؤال و درخواست را طرح کند که: اگر می‌شد این بار گربه از گناه او درمی‌گذشت، چه خوب بود؟

نویسنده نیز که از ابتدا می‌داند چنین سؤال احتمالی در ذهن کودک به وجود خواهد آمد، خود در طرح آن پیش‌قدم می‌شود تا بدین ترتیب، پاسخ نهایی، حکمی قطعی و خلل‌ناپذیر باشد.

آقا گربه، مرا نخور. ولیم کن بروم. قول می‌دهم روزی دو تا موش را گول بزنی و بیاورم بخوری.

گربه همان طور که با یک دست، پوست پست گردن آقا موشه را چنگ زده بود، با دست محکم به موشه توستری زد و گفت:

من قصد خوردن تو را نداشتم. فقط می‌خواستم تو را تنبیه کنم و از این جا بیرون بیندازم. حالا که می‌بینم برای حفظ جان خودت حاضری به هم‌نوعات خیانت‌کنی، می‌فهمم ارزش زنده ماندن نداری.

گربه این را گفت و آقا موشه را یک لقمه چپ کرد.

#### تصویرگری

تصویرگری علی مفاخری، بر استواری و قوت

فهمیده، قصد خوردنش را دارد. از جا پرید. گربه از این که آقا موشه را ترسانده بود، ناراحت شد. با لبخند گفت:

چه طوری آقا موشه؟ معلوم می‌شود پسر عمو شام چرب و پیلی به تو داده است. هنوز لب و دهنت چرب است.

آقا موشه کمی خیالش راحت شد. آب دهانش را قورت داد، زبانش را دور لب‌ها مالید و با چاپلوسی گفت: بله، کوفته چرب و نرمی تهیه کرده بودند. اشارهٔ ضمنی به صفات شخصی:

موش دروغگو، چاپلوس، خیانت‌کار اشارهٔ ضمنی به کنش محتمل آینده: موش به خیانت خود ادامه خواهد داد (کمی خیالش راحت شد و زبانش را دور لب‌ها مالید)

سؤال ضمنی: این سؤال که گربه کی و چگونه متوجه می‌شود، هم‌چنان باقی است. موش به دزدی و خیانت خود ادامه می‌دهد تا سرانجام، راوی برای پاسخ به سؤال، شوک دوم را به موش وارد می‌کند: گربه می‌فهمد:

«یک روز آقا گربه رفت سراغ ذخیره چربی. جل روی آن را کنار زد. بوی چربی حالش را جا آورد و دهنش آب افتاد. اما همین که دندانش را فرو کرد. گلوله چربی مثل بادکنکی که سوزن به آن بزنند، پت کرد، مجاله شد و بر زمین افتاد.»

نویسنده با تشبیه گلوله چربی به بادکنک، به گونه‌ای مضمهر، خیانت موش را در نظر دارد و سوزن زدن گربه به آن، از بین بردن این گوی فریب و خیانت است. حالا خواننده در انتظار مجازات موش است:

«معطل نشد. چنگ انداخت، پشت گردن آقا

